

ایستاده (محمد علی میرزا) بودند. کالسکه را نگاه داشته خداحافظی کردند، مخصوصاً وزیر مختار انگلیس را دم کالسکه خواسته قدری با او صحبت و احوال پرسی کردند. باری قزاق‌های روس دور کالسکه را گرفته، از دم سفارت از نظرها غائب شدند. حضرت اقدس برگشته آمدند. بعد از ده دقیقه حضرت ملکه جهان پسر کوچک خودشان سلطان حمید (میرزا) و خدیجه خانم دخترش را راه انداخته کالسکه‌ها حاضر بود سوار شدند. حضرت اقدس و ظل السلطنه (حاضر) بودند، ملکه هم سوار شده در کالسکه دیگر و بعد سایر زن‌ها نشسته روانه شدند.

اعلیحضرت محمد علی میرزا هم به کالسکه شخصی خودش سوار شده (بود) که شش (به آن) اسب بسته بودند.

(به) کالسکه حضرت ملکه جهان هم شش اسب بسته بودند، ولی باقی چهار (اسبه) بود.

سایر اجزاء (هم) سوار کالسکه شده رفتند (و) سفارت خالی شد! امروز هم یکی از آن روزهای تاریخی ایران بود.

جمعه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتم به خانه حاجب الدوله به روضه. علاء الملک، صدرالسلطنه، ضرغام السلطنه، مؤیدالدوله (و) جمعی بودند. «غفار بک» (که) مرد جوان فرنگی مآبی است و رؤیتاً بسیار پدر سوخته است، از میان مردم (و) خوانین برخاسته، بنای روضه را گذارده، بعضی مزخرفات سیاسی می‌گفت، به مرحوم اتابک (و) سایر مردم از زنده و مرده بنای فحش دادن را گذارده، بعضی مزخرفات می‌گفت.

بعد برخاسته آمدم منزل عین الدوله، (برای) احوال پرسی، پاهایش درد می‌کند. آقا سید نصرالله وکیل و سردار منصور هم بودند. عین الدوله را رئیس کرده‌اند که

این پول‌ها (را) که از مردم او بگیرد، در واقع مثل یک مأموری است. هر چه خاک مرحوم سید جواد خزانه است عمر ایشان باشد. از خود عین‌الدوله مبلغی پول می‌خواهند. بیست هزار تومان هم پای سیف‌الدوله نوشته‌اند. عمید حضور را هم شنیدم، گرفته در اداره حبس کرده‌اند برای خاطر آتش گرفتن بازار، چون خانه عمید حضور در جنب همان بازار است.

شنبه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتیم به درِ خانه سپهدار، حاجی علیقلی خان وزیر داخله و سایر اجزای مجلس عالی، هیئت مدیره کمیته در عمارت شمس‌العماره بودند. نایب‌السلطنه هم کسل است به درِ خانه نمی‌آید.

بعد سوار شده رفتیم به خانه نایب‌السلطنه احوالپرسی، اندرون بودند. سرگیجه سختی گرفته است، امروز زالو انداخته است.

از اخبار تازه که چندی است، تغییرات کرده است و ننوشته‌ام، این است که: ذخیره (را) مدتی که به قدر یک ماه بیشتر است، داده‌اند به نظم‌الدوله. اعتصام‌السلطنه هم رفتنش به عراق موقوف شده، حکومت عراق با خود قائم مقام است. آصف‌السلطنه هم از قورخانه یا استعفا کرده یا از او گرفته‌اند.

رفتیم به درِ خانه که شاید سپهدار را ببینم، رفته بود، رفتیم در عمارت شمس‌العماره، پیش وزیر داخله و موق‌الدوله قدری نشستیم، هنوز هم اجزای مجلس جمع نشده بودند. از آنجا با حشمت سوار شد رفتیم به منزل خان معیر‌الممالک، اعتصام‌السلطنه بودند، قدری صحبت کرده از آنجا آمدم به خیابان علاءالدوله مغازه اردشیر، او با آنتوان عکاس شریک شده‌اند (و) اسباب «سینموفتوگراف» درست کرده، (و) قهوه‌خانه‌ای که همه چیز (در آن) هست مرتب کرده‌اند.

یکشنبه ۲۶ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه آمده، اقبال‌الدوله، مؤیدالدوله، موثق‌الدوله، (و) جمعی بودند. سپهدار و سایرین در مجلس عالی بودند، مشغول خرابی ایران و تمام مردم بودند، بعد آمدم پارک ظل‌السلطان پیش صارم‌الدوله، قدری بازی کرده، صحبت کرده، نهار خوبی صرف کردیم تا یک ساعت از شب رفته.

امشب شب عید سلطان احمد شاه است، آتش بازی و چراغان کرده بودند. آقای آقا سید جمال مجتهد مرحوم شدند.

دوشنبه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه، جمعیت زیادی بودند. بعد هم نایب‌السلطنه آمد. نظام‌الملک، مستوفی‌الممالک، مؤیدالدوله، و هر کس را بخواهید از شاهزادگان بزرگ و کوچک، از امراء و اعیان (و) اشراف (و) وزراء (و) اهل نظام بودند.

پیش از سلام با نایب‌السلطنه رفتم به حضور همایونی شرفیاب شدم، بعد آمدم توی باغ قدری گردش کردم، سفرای خارجه آمده شرفیاب شدند. امروز دیگر بدتر از تمام روزهای سلام شد، افواج (و) سایر اجزای سلام در توی باغ راحت باش کرده بودند. مستوفی‌الممالک با نظام‌الملک (که) مخاطب است زیر موزه نشسته بودند، شاعر و خطیب حاضر نشده بودند. هر یکی یک طرف بود که شاه (را) آوردند و به سلام نشاندند. آن وقت (که) فرمان دادند، نه موزیک بود، نه شیپورچی که توپ بیاندازند، نه مخاطب. باری شکل غربی سلام شد، مستوفی و لشکر نویس و مخاطب و خطیب و شاعر بعد آمدند. جلو تمام مردم را مجاهدین گرفته بودند، هر کس هم که آمد سر جای خودش بایستد جا نداشت، خیلی بد وضعی بود. باری بعد سلام به این بدی بر هم خورد و «دفیله» مختصر شد.



سه‌شنبه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفته به پارک ظل السلطان. مهمان صارم الدوله بودم. اقبال الدوله، اعتصام السلطنه، میرزا احمد خان، محمد حسن خان برادر مرحوم اتابک، امیر اکرم، آجودان حضور، جلال الملک، ناصر السلطنه، ناصر الدوله بودند. پیش از نهار و بعد از نهار مشغول بازی بودیم.

چهارشنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتیم به منزل حاجی آصف الدوله دیدن، چون پریشب شب دوشنبه وارد شده است. باری عین الدوله آنجا بود. آصف الدوله ریش بلندی گذارده است.

خبر آوردند که اختر الدوله امروز می‌رود به فرنگستان، دره الدوله را هم با خودش می‌برد. باری خیلی از رفتن دره الدوله اوقاتم تلخ شده، بعد حاجی امین الخاقان را فرستادم برود پیش نایب السلطنه و سپهدار و وزیر داخله و مجلس عالی عارض بشود که من پدر دره الدوله هستم و راضی نیستم که برود به فرنگستان. بعد هم دلم طاقت نیاورد، خودم هم رفته در خانه پیش نایب السلطنه، بعد از طرف مجلس عالی رأی داده شد که نباید برود؛ نایب السلطنه هم حکم به اعتماد الحرم کرد که دو نفر خواجه بفرستند ممانعت بکنند از حرکت او. میرزا احمد خان معین حرم (و عبدالله خان خواجه مازندرانی را فرستاد که نگذارند برود، نیم ساعت از شب رفته معلوم شد که اختر الدوله با دره الدوله رفته‌اند به خانه نایب السلطنه، من را نایب السلطنه احضار کرده، رفتیم؛ مجد الدوله، معتمد خاقان، مستشار السلطان بودند. قوام التجار که وکیل کارهای امیر بهادر جنگ و علی خان سردار ارشد است آمده بود، لتمان الممالک هم بود خود نایب السلطنه هم کسل بود و در اندرون بود. گفت و گو طول کشید تا ساعت سه، بعد قرار به فردا شد.

پنجشنبه سلخ شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه نایب السلطنه. مدتی نشستم، بعد رفتم خدمت آقای عضدالملک نایب السلطنه رسیده، قدری هم در باب درةالدوله مذاکره کردم، بعد (قرار شد) درةالدوله نرود، به او خرجی ماهانه من (بدهم) که نه پول دارم (و) نه قبول کردم. باری قرار شد مجدالدوله در این باب قراری بگذارد.

امروز هم اعلیحضرت سلطان احمد شاه رفته بودند به فرح آباد؛ گفتند شکار هم زده بودند، دیگر راست و دروغش معلوم نیست.

اخبارات دولتی این است که: در چندی قبل معز السلطان (را با) چندین مجاهد فرستاده بودند که با اردوی محمد علی شاه باشند تا او را از سر حد رد کنند. مأمورین دولت روس و انگلیس که با محمد علی شاه هستند، او را برگردانده، خیلی سخت به او گفته بودند که ما خودمان با او هستیم، شماها برگردید. اسباب رنجش آنها هم شده بود که بعد عذرخواهی کرده بودند.

میان مجاهدین رشت خیلی سخت بر هم خورده، دو دسته شده‌اند و هر شب گویا بهم می‌زنند. شبی چندین نفر از همدیگر (را) می‌کشند. در این چند شبه گویا دعوایشان سخت‌تر شده. عمید السلطان با چندین نفر مجاهد مأمور شده رفت به رشت برای نظم آنجا. مجاهدینی که اینجا طهران هستند، حکم شده است بی اسلحه حرکت کنند و سلب اسلحه کرده‌اند و اسباب دلتنگی تمام مجاهدین شده است.

جمعه غره شهر رمضان ۱۳۲۷

پریروز که بندگان همایونی تشریف برده بودند به شکار، یک میشی بصیر السلطنه با چهار پاره زده بود، چون بندگان همایونی هم تفنگ انداخته بودند گفتند شاه زده است، به اسم همایونی قلمداد شده بود.

شنبه ۲ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده رفتیم در خانه. نایب السلطنه اندرون بود عصرها می‌رود به در خانه. شب‌ها در خانه خودش است، سایرین هم عصرها می‌روند به در خانه ولی شب‌ها در منزل‌هایشان هستند.

باری در باب درةالدوله با مستشارالسلطان صحبت کرده، از آنجا رفتیم به منزل مجدالدوله.

از اخبارات تازه این است که:

«امروز تمام این مردمی (را) که مجلس مدیریه از آنها اعانه خواسته (و) در واقع جرم‌بایست بدهند، در دربار دعوت کرده بودند. حاجی سید نصراله سادات اخوی نطقی کرده بود که کارهای دوائر دولتی و غیره تمام از بی‌پولی خوابیده است. در استرآباد، ترکمن‌های ایل اتابای و جعفربای با هم یکی شده‌اند، نزدیک است شهر استرآباد را بچاپند. سایر شهرها و طرق و شوارع مغشوش است، کار به جای بد کشیده است، اگر شماها کمکی نکنید، پول راه نیاندازید، عرض و ناموسمان به دست اجنبی خواهد افتاد، آخر شماها که بزرگان مملکت ما هستید، نگذارید این طور بشود. خیلی گفت‌وگو شده بود، ولی هیچ تأثیر نبخشیده بود. بعد فرار بر این شد که بروند به خانه‌هایشان (و) هر کس هر رأی دارد بنویسد. کار دولت بسیار مغشوش است، تمام ولایت‌ها بی‌نظم و خراب. قشون روس هم در قزوین مستعد ایستاده است. مردم شهر طهران هم تمام روز از وضع کارها بد می‌گویند. نایب‌السلطنه، که عضدالملک باشد، باز هم از این (به) بعد همان اسم خودش را خواهم نوشت تا حال هم بد کردم، خبط کردم او را به این اسم خواندم. از تمام خوانندگان عذر می‌خواهم، اگر چه آدم بدی نیست، ولی او را به این اسم نبایست خواند چرا که این اسم مال شخص بسیار بزرگی بوده است. امیدوارم به حق حق صاحب حقیقی<sup>۱</sup> این اسم صد و بیست سال عمر طبیعی باعزت و شوکت بکند.



یکشنبه ۳ شهر رمضان ۱۳۲۷

حکم شده است که تمام مجاهدین بی اسلحه حرکت کنند اسلحه آنچه داشتند، گرفته و باقی را هم مشغول گرفتن هستند.

دوشنبه ۴ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به مسجد ناصری که مسجد سپهسالار باشد، امسال کسی نماز نمی خواند در این مسجد.

آقا شیخ مسیح که همیشه در واقع امامت این مسجد با او بود دو روز او خواند، حالا او را مانع شده اند. و حال این که آقای بدی نیست، بعضی ها می گویند برادر آقای آقا سید عبدالله می خواند. آقای شیخ الرئیس هم می گفت که من خودم نماز می خوانم. او هم می خواهد مجتهد بشود... کشتی کمش بود حالا می خواهد پیش نماز هم بشود. چون مسجد امام ندارد، لابد واعظی هم لازم ندارد. ظهیرالاسلام هم که حکم شده بود برود کربلا و تا حضرت عبدالعظیم هم رفته بود، بعد از سر تقصیراتش گذشتند و گفتند چون به سفارت نرفته (ای) بیا به خانه خودت (ولی) بیرون بیا.

امام جمعه که رفته بود سفارت، سه چهار روز است، از راه رشت رفت به طرف مدینه منوره، جایش آقا سید محمد برادرش معروف به «امام زاده» در واقع امام جمعه شده است و در مسجد شاه نماز می خواند.

باری در مسجد قدری راه رفته کسی هم نبود، شیخ الرئیس هم در مسجد راه می رفت. دو ساعت از شب رفته رفتم به منزل سپهسالار، نبود. امشب در مجلس شورای ملی دو اطاق را فرش کرده آنجا می نشیند، در واقع همان هیئت مدیره مجلس عالی است. منتهی در اینجا جمع می شوند. سپهدار و وزیر داخله هم در اینجا هستند.

(امشب) در منزل حاجی میرزا احمد خان به شب نشینی مدعو بودیم. رفتم آنجا،

جمعی بودند. عضدالسلطنه، یمین الدوله، پسرها و برادرهای مرحوم اتابک، یعنی تمام فامیلشان؛ صارم الدوله، امیرمکرم، جمعی بودند. حسین خان گاهی پیانو و گاهی ویولون می زد.

سه شنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتم به درِ خانه. عضدالملک نیامده بود، سپهدار (و) وزیر داخله (و) مستوفی الممالک (و) بعضی از اجزای مجلس عالی دم نارنجستان روی صندلی نشسته، مجلسی داشتند.

از اخباری که شنیدم، این است که: معین الدوله وارد شهر زنجان شده، ملا قربانعلی را می خواهد یک طرفی بفرستد. باری بعضی ها می گویند که دروغ است، معین الدوله توانسته است وارد خمسه بشود.

چهارشنبه ۶ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده، چهار به غروب رفتم به زرگنده، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، دبیرالسلطان آنجا بود. گفتگو برای اصلاح کارهای حضرت اقدس بود. افطار هم آن جا صرف شد. شب را هم تماشای بیدار بودم و در حضور حضرت اقدس بودم.

پنجشنبه ۷ شهر رمضان ۱۳۲۷

سه ساعت به غروب رفتیم به امیریه. اسباب های امیریه را از جبار، چهلچراغ، صندلی، مبل و هر چه هست حراج می کنند و می فروشند. جمعیت زیادی بود. یک ساعت به غروب رفتم به در خانه. سپهدار، حاجی علیقلی خان، اجزای مجلس عالی بودند اعضای کمیته هم در صندوق خانه بودند. نمی دانم مشغول چه کار بودند. عضدالملک هم هنوز ناخوش است، در خانه اش است.



جمعه ۸ شهر رمضان ۱۳۲۷

اخبارات تازه این است که: امروز وزیر مختار دولت روس که تازه آمده است وارد می شود.

شنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۲۷

بعد از ظهر سوار شده رفتم به زرگنده، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، تشریف برده بودند پیش وزیر مختار تازه.

یکشنبه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۲۷

شب بر حسب دعوت صارم الدوله رفتیم به پارک ظل السلطان. خودش، هرمز میرزا، اعتصام السلطنه، حاجی میرزا احمدخان، محسن خان، امین السلطان، مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه، میرزا علی اکبر خان بانکی و برادرش و جلال الملک (و) جمعی بودند.

دوشنبه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۲۷

از اخبارات تازه این است که: سپهدار رئیس الوزراء شده. دیشب هم تمام وزراء در خانه سپهدار بوده اند و کنکاش داشتند، باقی معلوم نیست که برای چه بوده است. اعلیحضرت محمدعلی میرزا هم امروز وارد رشت شده، در قنصل خانه رشت منزل کرده، فردا می رود انزلی، بعد یا پس فردا یا پسین فردا سوار کشتی خواهد شد. باری پنج به غروب مانده سوار شده رفتم به زرگنده، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، کسل بودند، پاهای مبارکشان به شدت درد می کرد، تب کرده بودند و خوابیده بودند. یوسف خان امیر مجاهد هم فردا با پسر صمصام السلطنه می روند بختیاری، تشریف کتیفشان را می برند.

باری معز السلطان رفت به مجلس، سپهدار و سایرین هم در مجلس خواهند بود.

سه‌شنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۲۷

رفتم به منزل آقا شیخ محمد رضای قمی. عارضی داریم که رجوع به شرع شده است، قدری آنجا بودم.

چهارشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۲۷

دو ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم به در خانه. سپهدار، وزیر داخله، و بعضی از اجزای مجلس عالی در صندوقخانه با وزیر دربار بودند. بیست و یک تسبیح مروارید را می‌خواهند گرو بگذارند.

از اخباراتی که شنیده شده، این است که نظام السلطنه و سعدالملک را دیروز گرفته بودند به واسطه آن پولی که اعانه بایست بدهند، برده بودند در خانه متصرف الدوله حبس کرده بودند، ولی نظام السلطنه (را)، سردار محتشم<sup>۱</sup> برادر وزیر داخله به واسطه خصوصیتی که از زمان حکومت عربستان با او داشته توسطش را کرده بوده است و برده است به خانه خودش.

مشیر خلوت (و) معاون السلطان و یکی دو تایی دیگر را هم گفتند گرفته‌اند، ولی معلوم نیست راست است یا خیر.

از منزل سواز شده رفتم به منزل میرزا علی اکبر خان منشی اتابک، امشب مهمانی دوره در آنجا بود.

۱- غلامحسین خان سردار محتشم پسر حاجی ابلخانی و پسر عموی علیقلی خان سردار اسعد وزیر داخله بوده

پنجشنبه ۱۴ شهر رمضان ۱۳۲۷

اخبارات تازه، این است که: حضرت اقدس ظل السلطان که تا به حال در رشت توقیف بودند، مبلغ یکصد هزار تومان پول به اسم اعانه دادند، دویست هزار تومان هم سند گویا سپرده‌اند، سالی هم ده هزار تومان از مواجب خودشان به مدارس رشت قرار داده‌اند بدهند (و) تشریف فرمای فرنگستان شده‌اند. سردار منصور را هم با خودشان برده‌اند.

جمعه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۲۷

امشب هم در پارک ظل السلطان مهمان اسماعیل میرزا هستیم. باری تمام حضار جمع بودند. سعدالملک، مخبر السلطنه، برهان الدوله، هم اضافه بودند (و) همه جور اسباب فسق فراهم بود.

شنبه ۱۶ شهر رمضان ۱۳۲۷

اخبارات تازه، این است که: روز سه‌شنبه دوازدهم که نظام السلطنه (و) سعدالملک را گرفته بودند برای دادن پول، مشیر خلوت، معاون السلطان، معین السلطان که حاجب الدوله باشد گرفته، برده بودند خانه منتصر الدوله، حبس کرده بودند (و) خیلی افتضاح آورده بودند سرشان. سی هزار تومان از نظام السلطنه بیست هزار تومان از سعدالملک (و) ده هزار تومان از حاجب الدوله و ده هزار تومان از معاون السلطان و پنج هزار تومان از مشیر خلوت گرفته بودند.

باری نماز ظهر و عصر را خوانده سوار شده رفتم شمیران، زرگنده حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، الحمدلله حالشان بهتر بود، ولی دست و پایشان درد می‌کرد. دکتر زررژ و آخوند ملا ابوتراب هم بودند، میرزا حکیم خودشان هم بود.



یکشنبه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه، عضدالملک ناخوش است، حالش خوب نیست. سپهدار هم رفته بود وزرات خارجه پیش علاءالسلطنه، چون چند روز است وزیر امور خارجه شده است؛ در عمارت وزرات خارجه خلوت کرده بودند. سپهدار اعظم رئیس الوزراء آمده در طاق نماهای دیوانخانه نشسته، قدری کاغذ خوانده و کار کرده، بعد رفت.

از اخبارات تازه این بود که فرمانفرما از وزارت عدلیه استعفا کرده است.

دوشنبه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۲۷

تمام روز را در منزل بودم. افطار کردم، مشغول روزنامه نوشتن شدم، بعد شروع به اعمال شب نوزده شد، بعد در منزل احیاء گرفتم.

سه شنبه ۱۹ شهر رمضان ۱۳۲۷

اخبارات تازه که بسیار اهمیت دارد، مسئله یزد است که لشنی‌ها ریخته‌اند (و) شهر یزد را چاپیده‌اند. بسیاری از الواط یزدی به آنها کمک کرده‌اند؛ به قدر سه هزار بار شنوری از مردم غارت برده‌اند، از فارسی‌ها زیاد کشته‌اند، بسیار مغشوش است، ارمنی و گبر زیادی کشته شده است؛ هیچ کس هم نیست که آنجا را نظم بدهد.

دیگر امیراعظم هم چند روزی بود که از تمام شئونات حکومت استرآباد استعفا کرده بود، دختر علاءالدوله را هم طلاق داده بود، ولی عین الدوله و شمس الدوله میانه را گرفته اصلاح داده‌اند؛ حکومت استرآباد، شاهرود، سمنان (و) دامغان هم باز خودش شده. امروز حرکت کرده رفت به چارپای.

باری زنجان که به همان حالت باقی است. جمعیت زیادی دور ملا قربانعلی

هستند. کار آنجا زیاده از حد اهمیت پیدا کرده است. سایر جاها هم مغشوش است.

چهارشنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۲۷

رستم حمام، غسل شب احیاء کرده، افطار کرده، بعد از افطار نماز خوانده مشغول دعاهاى این شب شدم.

پنجشنبه ۲۱ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده رستم به زیارت حضرت عبدالعظیم، جمعیت به قدری بود که حساب نداشت. گرد و خاک به طوری بود که چشم، چشم را نمی دید. در حرم و صحن هم راه نبود. ترن دو تا دو تا حرکت می کرد. گرد و خاک به طوری بود که اغلب کالسکه (ها) و درشکه (ها) نزدیک بود به هم بخورزند.

جمعه ۲۲ شهر رمضان ۱۳۲۷

به جائی نرفته، تمام را در منزل بودم. شب را در منزل احیاء کرده استراحت کردم.

شنبه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۲۷

تمام روز را در منزل بودم. قدری روزنامه نوشته، بعد رستم حمام. اعزاز السلطنه و علیقلی میرزا آمده قدری بودند، بعد رفتند. شب را در امیریه هستند، صبح می روند زرگنده.

یکشنبه ۲۴ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده رستم زرگنده حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، الحمدلله پاهای مبارکشان خیلی بهتر است، باری کالسکه دستی را آوردند، سوار شده رفتند به سفارت

پیش وزیر مختار، برای اتمام کارهای شخصی خودشان. من هم در خدمتشان رفتم با وزیر مختار ملاقاتی کردم، در واقع معرفی شدیم، باری مراجعت به منزل فرمودند. دبیرالسلطان که وکیل کارهای ایشان است، آمده مشغول بعضی صحبت‌ها شده، بعضی از طلبکارهای حضرت اقدس آمده، داد و فریاد می‌زدند (و طلبکاری می‌کردند. رفته بودند به سفارت عارض شده، آنجا داد و بیداد کرده بودند؛ وزیر مختار آنها را فرستاده بود حضور آقا که در باب حساب این‌ها ترتیبی بدهید که حضرت اقدس هم آسوده باشند.

باری امروز از حضرت اقدس یک حوصله غریبی دیدم، آقا حسین بلورفروش که یکی از طلبکارهاست، یک نفر سید نکره با خودش آورده بود به اسم این که آن سید هم از من طلب دارد و عوض آقا حسین حرف می‌زد، همچو تصور می‌کرد، هر کاری بخواهد بکند می‌تواند بکند.

حضرت اقدس اول که شنید این حضرات رفته‌اند به سفارت، فرستاد آوردندشان که یک استمالتی بدهد و یک وعده هم بدهند. آنها را آوردند. آقا پرسیدند که کی‌ها هستند. گفتند آقا حسین و غیره منجمله یک نفر سید هم هست. حضرت اقدس فرمودند که آن سید کی است آنکه با ما طرف حساب نیست. گفتند با آقا حسین آمده است، فرمودند چون سید است او را هم بیاورید. خیلی آقا از او احوالپرسی کرده و اظهار مهربانی فرمودند، بعد بنای صحبت را با سایر طلب کارها گذاردند. (و مشغول دادن قرار برای آنها شدند. یکمرتبه سید بنای حرف زدن (و نامربوط گوئی را گذارد. هر چه به او گفتند که تو که با اجزای این در خانه طرف نیستی به تو چه، هی می‌گفت می‌روم سفارت چنین و چنان می‌کنم. حضرت اقدس هیچ حرف نزد؛ گاهی می‌فرمود که من که با تو طرف نبودم، تو را هم نمی‌شناسم، باز او دست از حرف و کارش برنمی‌داشت (و عوض تمام طلبکارها حرف می‌زد.



آخر گفت نمی شود من بایست بروم به سفارت آنجا عرض خودم را بکنم، حضرت اقدس می فرمودند که من پول ندارم بدهم بایست یکی از ملک ها را بفروشم بدهم به شماها، بروید هر کدام از املاک من را می خواهید بردارید. سید می گفت ما می رویم به سفارت چنین و چنان خواهیم کرد. دست حضرات را گرفته برد به سفارت. حضرت اقدس هیچ نگفتند. حضرات رفتند به سفارت به «بارونوفسکی» عرضشان را کردند، «بارونوفسکی» هم همین حرف (را) زد. سید در آنجا بنای داد و بیداد را گذارد، «بارونوفسکی» در صورت طلبکارها نگاه کرد اسمی از سید ندید، گفت اسم تو که در این صورت نیست. تو کی هستی، گفت من از آقا حسین طلب دارم او از حضرت اقدس. گفت پس چرا آمدی اینجا؟ گفت برای طلبکاری. «بارونوفسکی» حکم کرد زدند پس گردن سید، دستش را گرفته از سفارت بیرون کردند. به سایرین هم گفت حالا بایست صبر کنید تا یکی از املاک حضرت اقدس به فروش برود، آنوقت پول شما را بدهند.

این خبر را که برای حضرت اقدس آوردند فرستاد تمام این طلبکارها را آوردند، بسیار اظهار مهربانی و دلجوئی کرده، وعده سر برج دادند (که) انشاء الله زود پول شما را خواهم داد. (و) ده پانزده تومان پول به آنها انعام داده، آن سید هم که زده بودند (و) از زرگنده بیرون کرده بودند، آدم فرستادند مال بردند، از بین راه برگرداندند، اول بسیار ترسیده بود، بسیار مهربانی کرده، دلجوئی و استمالت دادند، ده تومان هم به او انعام دادند (و) روانه شهر کردند. هر کس بود نمی دانم به آن سید چه می کرد.

دوشنبه ۲۵ شهر رمضان ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. باری این وزیر مختار روس بسیار متمول است (و) عشق زیادی هم به بازی قمار دارد، در لندن «شارژدفر» بوده است یعنی مستشار که از «شارژدفری» هم بالاتر است، از وزیر مختاری پائین تر، باری شکارچی هم هست؛

دیروز هم رفته بود کامرانیه توی باغ یک خرگوش و یک روباه زده بود، آدم خوشروئی است.

سه شنبه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده آمدم زرگنده حضور حضرت اقدس، تا نیم ساعت به غروب هم آنجا بودم، از آنجا مرخصی حاصل کرده آمدم به شهر، رفتم اندرون، افطار کرده، رفتم به منزل ضرغام السلطنه، من رادیروز کاغذ نوشته به افطار امشب دعوت کرده بود، چون دیر شده بود، بعد از افطار رفتم، ولی من هیچکدام را نمی شناختم. به جز آقای شیخ رئیس او هم به قدری ورم کرده بود که نزدیک بود بترکد.

چهارشنبه ۲۷ شهر رمضان ۱۳۲۷

از اخباراتی که شنیدم این است که: فرمانفرما که از وزرات عدلیه استعفا کرده بود قبول شده است، وزرات عدلیه را دادند به وثوق الودله. از روز یکشنبه گذشته او رفته بوده است به عدلیه. باری رفتم در مسجد ناصری، همسایه، گردش کرده، زن زیادی آمده بودند اسباب می خریدند، جمعیت زیادی از هر قبیل برای تماشا بودند.

باری قدری هم در جزء «لاسی ها» گردش کرده، سوار اسب شده رفتم پارک ظل السلطان به پیش اکبر میرزا، ضرغام السلطنه هم آنجا بود. به اتفاق سوار شده آمدم به مسجد ناصری، بعد رفتیم رو به بازار. جمعیت زیادی زن و مرد بودند، اعتصام السلطنه هم بود با یک زنی قدری شوخی کرد، قدری فحش خورد.

باری افطار کرده، نماز خوانده، شب رفتم احوالپرسی مجدالدوله.

از اخبارات تازه، این است که: یکصد هزار تومانی که ظل السلطان داده است گم شده است؛ برای این مطلب قال و مقال میانه مردم و مجاهدین زیاد است، تمام مجاهدین

متفقاً رفته‌اند پارک مرحوم اتابک آنجا اجلاس کرده‌اند. می‌گویند: ما جان دادیم مشروطه را برپا کردیم، حالا می‌خواهیم بدانیم پول‌ها(ئی را) که از مردم گرفته‌اید چه کرده‌اید؟ و به چه مصرف رسانیده‌اید، ماها بایست در این کار نظارت تامه داشته باشیم و در کار وزراء هم بایست نظارت داشته باشیم. سخت بر روی وزرا ایستاده‌اند.

پنجشنبه ۲۸ شهر رمضان ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتیم به در خانه. هیچ‌کس از وزراء نبودند. سوار شده آمدیم منزل. افطار کرده، اندرون هم مهمان داشتند، منیرالدوله و نگارالملوک بودند. دو ساعت از شب هم عمید حضور آمد بسیار لاغر و ضعیف شده است از این چند روز حبس. روز پانزدهم او را مرخص کرده‌اند. صحبت‌ها می‌کرد از وضع نظمی که اگر بخواهم بنویسم بایست یک کتاب بشود. از آنجا رفتیم به منزل اعتصام السلطنه. حضرات جمع بودند. و مشغول قمار. در هر اطاقی یک جور آدم بود، اشخاصی که بودند: اکبر میرزا، اسماعیل میرزا، میرزا احمد خان، محسن خان، محمدخان، برادر اتابک، اجلال الدوله، مجیدالملک، محسن میرزا، میرزاعلی اکبر خان، برادرش سعدالملک و مجیر السلطنه، برهان الدوله یکی از پسرعموهایشان. لسان‌الحکماء، ناصر آوازه خوان، حاجی آقا خلیل برادر شریعتمدار رشتی، حسن آقا، اجلال‌الملک، مجلل الدوله، حاجی میرزا زکی خان، امین السلطان، حشمت‌الممالک، نظام السلطان، آقا میرزا ابراهیم خان منشی سفارت که حالا جزء وکلاست، هدایت خان برادرش، حسین خان فرنگی گارد خودمان و...

ساعت شش سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۲۹ شهر رمضان ۱۳۲۷

هنوز معلوم نیست که فردا عید و اول ماه است یا خیر. در هر صورت نماز شب



عید و اعمال شب عید را به جای آورده ساعت پنج هم دو تیر توپ انداختند، ولی بعضی ها می گویند ماه را ندیده اند.

شنبه غره شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. عضدالملک، شاهزادگان (و) اغلب از وزراء در زیر موزه نشسته بودند.

سپهدار، وزیر داخله، مؤیدالدوله، نظام الملک، آصف الدوله، مشیرالدوله، و هر کس را می خواستید درِ خانه بود.

باری با عضدالملک رفته به خاکپای مبارک شرفیاب شده، آصف الدوله (که) این مدت شرفیاب نشده بود، معرفی شد.

باری آمدیم بیرون، سلام منعقد شد.

با بشیر حضور سواره از توی بازار رفتیم به حضرت عبدالعظیم زیارت، دم دروازه حضرت عبدالعظیم جلوی کالسکه ما را نگاه داشتند که قدغن شده از اینجا با کالسکه نایست رفت. ولی سایر مال مثل قاطر عیبی ندارد. پیاده شده رفتم زیارت یکسر آدمم منزل. عصری مجدداً سوار شده رفتم زرگنده حضور حضرت اقدس مشرف شدم، تریک عید عرض کردم. شب را هم در زرگنده ماندم تا ساعت چهار از شب رفته حضور حضرت اقدس بودیم.

از اخبارات تازه، این است که: اعلیحضرت محمدعلی شاه، چند روز است وارد «اُدسا» شده اند و مهمان امپراطور هستند. یک نفر از پیشخدمت های مخصوص خودش رانیز امپراطور، برای مهمانداری فرستاده است. باری اغلب از سر حدات مغشوش است. امیر عشایر با شاهسوندها در دور اردبیل مشغول کار خودشان هستند، اعتنا به هیچ کس نمی کنند.

باری نایب حسین هم در کاشان مشغول جنگ است با دولت. روزنامه‌ها می‌نویسند: که نایب حسن گرفتار شده یک روز می‌نویسند، فرار کرده، گاهی می‌نویسند، دستگیر شده، همان حکایت پارسال امیر بهادر است که هر روز یک چیز از بابت جنگ آذربایجان می‌گفت. حالا هم روزنامه‌جات در باب کلیه ایران هر جا که مغشوش است یک جور می‌نویسند. اگر چه تقصیر روزنامه‌نویس نیست. به آنها این طور اعلام می‌دهند.

امروز از صبح تا عصری در پشت باغشاه یک جایی را به اسم این که قبر ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه صور اسرافیل است، رفتند، چادر زده گلریزان کرد، دسته دسته مردم می‌رفتند (و) می‌آمدند. شاگردان مدارس رفته بودند خطابه خوانده بودند. گریه کرده بودند، گل‌ها به روی قبرش ریخته بودند.

یکشنبه ۲ شهر شوال ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، «شارژدفتر» عثمانی با نایب دوم، (سفارت) حضور حضرت اقدس بودند. بعد هم آصف‌السلطنه آمده آقا سلطان خواجه، مدیر لشکر، و دبیرالسلطان، بودند. نزدیک ظهر حضرت اقدس تشریف بردند سفارت پیش وزیر مختار.

عصری دو ساعت و نیم به غروب مانده سوار شده رفتیم به کامرانیه، وزیر مختار روس را دیدم که مشغول شکار خرگوش است، خیلی شکارچی است! همه روزه بایست شکار بکنند.

دوشنبه ۳ شهر شوال ۱۳۲۷

از اخبار تازه، این است که قشون روس که در قزوین هستند به قدر یکصد نفرشان را تقسیم کردند در تمام مهمان‌خانه‌های راه، هر جا بیست نفر، پانزده نفر، هستند.

سه‌شنبه ۴ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفته به درِ خانه. عضدالملک هنوز نیامده بود، کسی هم نبود. وزیر دربار هم نبود.

بعد آمده، سپهسالار با وزیر داخله در بالا خانه‌های وزیر داخله بودند. اعلیحضرت همایونی هم در اطاق برلیان مشغول خواندن بودند.

باری از اخبارات که تازه شنیده شده، این است که: شاهزاده دارا امیرآخور شده، و مقبل السلطنه سردار حشمت کالسکه‌چی باشی شد. است یک رقعہ از وزرات جنگ آمده که: پس فردا، آنچه دستخط و فرامین و امتیازات دارید و (این که) در ازای چه خدمت به شما داده‌اند، بیاورید در عمارت خورشید ارائه بدهید.

باری دیگر اخبارات، این است که: چهل هزار تومان پول، عضدالملک به ضمانت امجدالدوله از بانک روس گرفته است. بانک به سختی از امجدالدوله مطالبه می‌کند، او هم هر چه به عضدالملک می‌گوید او هیچ جواب نمی‌دهد.

باری یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفته به منزل سردار کل، احوالی از او پرسیده، مراجعت به منزل کردم.

چهارشنبه ۵ شهر شوال ۱۳۲۷

نصرت نظام می‌خواهد برود خراسان با آجودانباشی. پسر سردار کل، رئیس نظام خراسان شده است، نصرت نظام هم می‌رود برای معلمی.

پنجشنبه ۶ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفته به درِ خانه. برای مجلس «پرسنیل»، احکامات نظامی را باید بینند. باری یک لایحه هم نوشته بودم. باری لایحه در توی درشکه گم شد، هر چه گشتم پیدا